

بحر مغرب است و ترویج متشابهاست که در شرق و غرب کانه  
 جهانت آمید این عبد چنین بود که جمیع اجای الهی منزل جناح  
 این طیر مظلوم باشند تا در فضای خدمات امر الهی بال و پری  
 بکشاید و مقاومت جنود مهاجر اعدا تواند حال چه از دست  
 کور بسته و بسنگ طعن بکلی بال این مرغ بی ایشان راستگشته  
 و با این فتناعت نموده فریاد از ظلم و ستم نموده و کور و زاری آغاز  
 کرده با وجود آنکه تعلیمات خفیه متابع است و مکتب تربیت  
 مترادف و جمیع هادم بدیان مشتاق ثابت لایح ولی این طیر مظلوم  
 را عقاب حق قیوم مجر و ظهر و این مرغ بال و پر شکسته را عقاب  
 مشرق احدیت معین و نصیر سهام طعن را سپهر سپر نیام و سنا  
 طغیان را جان و دل هدف کنم هر بائی را در سبیل او قبول و ک  
 و هر مصیبتی را بجان و دل آماده گشتم از رفتار کل شکرانه غم  
 و از کور در جمیع چشم پوشم و شب و روز بخدمت امر الله و حد بردا<sup>زم</sup>  
 هیچ اسمی و رسمی ننوام و هیچ نامی نشانی بخیرم از هر وصفی بزارا  
 و از هر نوعی در کنار جمال مبارک روحی لا حیا له القدا در بوم و لاد  
 اول اسمی که غنابت فرمودند عبا سر است و بعد از چندی در پایا  
 طغولت این عبد را اخصا و بعد از آن با غنابت کبری و هو<sup>ست</sup>

عظمیٰ مہر جذب بر کو اور روحی الفندار التفات فرمودند وان دو مہر  
منور کہ جمع یکی ازان مہر حشاس عبد عباس است این است اسم و لقب  
و نعت و سنا بن ابن عبد و لا ارضی لی صفتہ ولا نعتہ ولا اسمہ ولا  
سمہ الا هذا الاسم القديم دیگر پنچ از قلم اعلیٰ در کتاب اندس و کتاب  
عهد و سائر الواح نازل محض جود و فضل است ای احبای الہی تقید  
باسماء و تثبت باوصاف سرگردانست و چون باد بادیر بہائی مگر  
خدا متبر بندید و در نشر نجات اللہ بکوشید و در اعلیٰ کلمہ اللہ  
جانفشانی نماید قدری در حالت انقطاع حضرت روح اللہ <sup>خطہ</sup>  
نماید کہ ان روح مجسم و نور و مقبور در سن دوازده سالگی بچہ  
از او کی بشہد فلما بچہ شوق و اشتیاق شنافت و بچہ کو نہ جانفشانی  
نمود کار از دوشقی خارج نہ بایند متا مر مقدس مؤید میگردیم  
پانہ اگر با بن موہبتا کہی موفق شویم جمع اسماء حسنیہ طائف حول  
واکرمایوس و محروم شویم از اسماء و القاب و اوصاف و احساب چہ  
شہیدیدار فاستغوا عن کل اسم و صفتہ فی ظل ربکم الرحمن الرحیم  
تا اللہ الحق اذا حفظکم و صابا اللہ و ثبتہم علی ميثاق اللہ یخبرکم کل  
الاسماء الحسنی و ینبأہی بکم کل الصفات العلیا دعوا هذه الاوهام  
ثم ابدلوا احمدکم فیما یتنوبہ و غیر ہم فی ملکوت اللہ المنہم القیوم

و تعلقیم به ملائکه القدس و تدرک که به بشائر الفوز و الفلاح  
 من جبروت ربکم القديم؛ باری ملاحظه فرمائید که این عبد در چه  
 بلائی و چه اضطراری از جهتی هجوم ملل اولی از جهتی خون سائر اعدا  
 و از طرفی دسائرات یحیی و از سستی مساوس بدخواهان سیاسی در  
 مراکز علیا و از شرطی اداره امور و عضله عکاء و از هر جهت مکاتبه  
 و مراسله بسائر جهات و جواب مسائل مصلحت و دقتی سرگردانی در  
 مثبت متهات و ساعتی حیرتی در تأدیرون در بعضی ایقات و شب  
 و روز در حسرت و تأسف از هجوم جنود شهوات و نشر منشاها  
 با وجود این دوستان اکتفا بسلاهای این عبد ننمایند آنان نیز بحال  
 تدبیر در ستر تعلیمات خفیه با طرف ادسال نمایند و نشر را چپ  
 کنند و بنیان پیمان را فوز خواهند و در روشن قصور نکند با هیچ  
 آنکه هیچ زحمتی نزارند و هیچ تعبیه نداشتند و هیچ فکری نیندیشند و از  
 چیزی نه غرضی نه کلی مسئول نباشند و مکلف نکردند؛ لاله ساغر  
 کبر و نرگس مت و بر من نام فسق؛ داوری دادم خدا یا من که دادار  
 کم؛ الهی تری و حدتی و غرضی در کربتی و تشاهد منقول جسمی و ذهو  
 نفسی و خسوف بدری و کسوف شمسی و ضعف ارکانی و تزلزل اعضا  
 و ترزع وجودی و تضییق صدای و خفقان قلبی و زهاق روحی و

عدم شرمی و سده بلائی فی سببک و کثرة ابتلائی فی محبتک ای رب  
 استاصلت الزواجیع و دوحی الناشئه و افلعت الزلازل ارو معنی <sup>بینه</sup> التنا  
 و اخذتني اعاصير البلوی و اهلکتني شدائد الباساء و الضراء ای رب  
 ضا قوا بی فدها و استاثروا بی هو انا و دشقوا علی سها ما و رخصوا لی  
 حرمانا و اتی بعزتک فزهد و جهد فی ملکک لیس لیا لجماء منیع و لا ملاذ  
 رفیع الا ملکوتک الاهی و لیس لیا منافع و لا بحیر الاجوار و رحمتک الکبری  
 ای رب نار فعی حتی تمجد هذه النار الموحیه فی قطب الاضلاع و <sup>حشا</sup> الا  
 و یسکن هذا الطوفان المتواصل و الغبار المثار الی کبد السماء چیفند  
 یسریج دوحی و ینتشر قلبی و یفرح ذاتی و ینشرح بفضلك و موهبتک  
 صدری لان اجبتک استنقاونی و عبادک و تعوانی حرج من وجودی  
 و اتی احاطنی القصور و ما تمکت بما کنتم ارجوه فی یوم النور یاز  
 الغفور ادر کنی ادر کنی یختی یختی من هذا الوهاد و خالصتی من هذا  
 السین الشدادتک انت مخلص کل عبدا و اب و اما قضیه زجر اجاب  
 از بعضی اصناع ابن معلوم انجناب است که اهل فتور و خویجش و نشور  
 در نهایت شین و شورند و هیچ وسیله ساکن نکردند و اگر ابن عبدا  
 اجبان بزبا کرذ و بچاق در انتم بکوی کمی در میدان باقی نماند بکلی باید  
 انا لله و انا الیه راجعون خواند و از هر چیز چشم پوشید این عبد مجرب

اینکه بنفشی بصحبتی نمایم فوراً حریف فتور اطراف او را گیرند و از عمر و دینش  
منصرف نمایند چنانچه بکرات در این ارض تخریب شد حال بکلی با و دست  
این عبد بسته و بکوشه نشسته و سیر و تماشای نماید تا خدا چه راهی  
بنماید و قضا چه امضا کند به شخصی از یاران ذکر نموده بود که بعضی  
رئیس موه و مند گفتند لا والله مرؤس مظلوم بقول شما این ریاست  
موه و مر است و چنین مغبوطه و ای اگر ریاست معلوم بود چه می  
شد با وجود آنکه عبارت از بلا و محن است چنین رشک و غبطه  
هر آنچنین است و ای اگر کام دل و راحت جان بود حال نقلی نشد است  
این عبد بر وضه مطهره قدم کوشه گیرد و قوشه سینه پذیرد نفسی این  
ثقل اعظم را چندی حمل نماید چه ضرر دارد و الله سبب روشنی  
چشم این عبد شود و علت راحت جان و آسایش و جلدان گردد و  
اگر کسی در این قضیه شبهه نماید تخریب کند چه ضرر دارد و الله  
الذی لا اله الا هو ان یوم یوم عبد این عبد است و اگر بصدق و  
راستی اقدام شود البتة فوائد کلی بخشد و من بجان و دل نماید نمایم  
و تعلیمات ستره بیجا فی تفرستم و تخدیش افکار نکند و تشویش از دهان  
نمایم و تفریق کلمة الله بخویم و مظهر باطن و مظهر تشکیک نمایم  
بصدق محض و راستی صرف اقدام نمایم و جمیع این مشکلات را حل کنیم

ادعای مظلومیت نکنم و ابدا بوجهی از اهل تشوم و چون اهل ارتداد  
 مذمت ستمی تا سینه تمام و خضیا با نفسی شماره نکنم حضرت روح می  
 فرماید ای ایاکی سراج رازیر فانوس جدید می دهد لا والله سراج بدست  
 گرفته و واضح بهر دیده می نماید هر امر ستمی ظلام است و هر بخوی  
 مذموم در کتاب عزیز علام با آری مختصر این است که در این مدت بجای  
 عزیزت نهایت رعایت و مدارا ملحوظ شد و هیچ ملاحظه نفرمائید  
 که این عبد روشن و حرکت را تغییر میدهد این روشن سیمیه این عبد است  
 اگر اشنا یا بان انکار کنند الحمد لله جمیع بیگانگان شهادت میدهند  
 که این عبد بجز نفسی خواه محسن و خواه ذون آن کمال محبت و شفقت را  
 مینماید و ابدا تعرض نمیکند اگر استشفها لازم شود جمیع اهل تبریه  
 الشام مهربانند و بسوگند تا کید کنند سبحان الله روشن و سلو  
 و جمیع شئون این عبد نزدیکان مسلم و اهل اشنا یا بان انکار  
 کنند و الفضل و اشهدت بر الاعداء ای دوستان الهی که از نما  
 که در ضمن این اشخاص مخصوصند بلکه مقصود حزب فورا است و شما  
 بحال قدم قسم میدهم کسی را تو همین ننماید و خواری بی جهت نفسی را  
 آنچه نسبت شرک و کفر و الحاد و ضرر و ضلال و وبال با انصریحاً اولو  
 ا و ضمناً بدهند ابدا تعرض ننماید و کسی را نفسی نکند و شخص

معلومی را و لوم را فعه باشد مقاومت و معارضه ننمائید بکمال  
 ملاطفت و محبت و دوستی و خیر خواهی و دلسوزی رفتار نمائید  
 در شهر و خانینان کبرید و مسلک کرده بیان جوئید در حق کل دعا  
 کنید و خیر کل را از خدا بخواهید هر نفسی را بکمال اداب ذکر نمائید  
 و شخصی را مبعوض مدارید و با هر کس مهربان باشید و اگر بیجمع <sup>ش</sup> <sup>ش</sup>  
 کنایت و یا اشاره یا تلویحاً یا تصریحاً تو همین ابن عبد را شنوید <sup>ش</sup>  
 نشوید کمال حلم و سکون را چون ابن عبد شکو خطا دید و بیخات قدس  
 ما نوس کردید ولی گوی نفسی را بخورید و گوش تملق بعضی ند هید  
 زود پی تشبهات اهل تشابهات بود اهل فراست باشید منجد  
 نکرید مغنون ملائکه اهل نور نشوید بنور الله ناظر گردید  
 و رفه این جندان دغل فروختند : بانک بازان سپید او خستند  
 بانک هدهد گریه نمودند قطا : راز هدهد کو و پیغام سبا  
 ای یاران قم بخبر یزدان که ابن عبد در حق نفوس و همتی راضی نشد  
 و قصوری ننموده بلکه این قصور از انساب میثاق است که بر افاق <sup>ش</sup>  
 نموده پس هژمان عنده بل من عنده الله اعلم حیث یجعل رسالته <sup>هم</sup>  
 یقسمون و حمز ربکم بمن قمنابنهم معیثهم : جرم او این است که  
 باز است و بس : غیر خوبی جرم یوسف چیست پس : ای یاران روحانی

حال نوذانی مرتب رخساری افتاب انور جهان الهی روحی لورده الفدا و  
 نفسی لادقانه الفدا مختل تیر و زنجیر و تهدید شمشیر نموده در سلاسل  
 و اغلال ایام را بر بردند مدتی در زندان بودند و بکرات در تحت  
 عذاب الیم عوانان روزی سر کون بعراق شدند و دومی متهم بشقا  
 در السن اهل افاق یومی در بزم مصائب جام بلا بدست گرفت و شب  
 در جشن و ناز کاوس جامدهوش و مست شد سالی در پشت  
 بازار بوسفان شکست داد و از فرط دلبری اسپر هرستمگزی شد  
 و زمانی خانمان بتالان و تاراج داد بی سرو سامان هر اهلیم و  
 کشوری گردید وقتی چون شمع در زجاجه عزیز بکداخت و زمانی  
 فرید و وحید در جبال شاهق و مغار کردستان بی انیس و رفیق  
 ماند مدتی در زوراء سپهر هدف سهام اعدا کرد و سناهای  
 در مقابل اهل بغضاء چون حصن مرصوص مقاومت محض نمود  
 گاه اواده شرق شد و گاه دانه عرب کھی بیلغا و افتاد و کھی بصقلا  
 تا آنکه در سجن اعظم در زندان عمیق و افتاد تا آخر ایام بسر آمد  
 و بوم الله منموشد و افتاب لفا افول نمود و لبه لبلا هجوم  
 کرد و یاران با وفادارانش همان سوختند و آتش حسرت بر آفرید  
 ماری آن افتاب توحید در مصائب شدید متخل هر برای عظیم



فرمود تا جمعی بنویسند و با نوا فریاد و نفوس پریشان را مجتمع  
 نماید افسردگان را برافروزد و پشیمردگان را جان مبدول دارد  
 و اوارگان سر و سامان دهد مستمندان را بکنج روان دلالت  
 فرماید و نادان را داناتی بخشد این مدت مدیده بار آفت کبری  
 و ملاطف عظمی این نفوس را در اغوش عنایت تربیت کرد و بانواع  
 فیض پرورش داد تا در پوم فراق بزوفای حقیقی و وفاق قیام نمایم  
 و کمر خدمت بر بندیم و بجان و دل کوشیم و چشم از جمیع شئون بیرونی  
 مظهر حق اجعل او را دی و از کاری و در او احدی و حالی فی خدمتک  
 سرمدا کردیم حال هنوز قیصر تقدیر تو طری و با این نازنین  
 در نهایت نازکی و رنگین ما جمیع آن و ضایای با فراموش نمایم  
 و خوااموش نشینیم و همان الطاف را نسبتان کنیم و راه عصیان  
 به پیمائیم و چون عزم و حرکتی نمایم طوفان اختلاف برانگیزیم  
 و با هر کرد درستیزیم بر بالین پرند و پریشان نجسیم و فریاد  
 فغان براریم در ایوان راحت جان بیاسائیم و شکایت از تطاول  
 مظلومان نمایم هر چه خواهیم بکنیم و بگوئیم و با آفاق انشار دهیم  
 و از جهتی الغوث الغوث بعنان آسمان رسانیم خدمت که نکردیم  
 سهل است اهانت همیگذاشتیم و اینهاست نصرت که نفی ویم پس

تیشه بر پیشه شیره مبار که اش چرازیم ای پروردگار از خواب غفلت  
 بیدار فرما و از یهوشی هوشیار کن دیده را نوری بخش و گوش را  
 شنوائی عنایت کن قدمی انصاف عطا فرما و بحر حق و فاموت بد نما  
 بلکه تیشه خفیف تر گردد و طوفان قدری سکونت یابد توئی مقتدر  
 و توانا و توئی واقف و دانا باری مقصود این است که حزب فاسد  
 را مقصد چنانست که در هر نفسی قصودی از این عباد در انظار جلوه  
 دهند و باین سبب سیئات تزلزل خویش را پوشند و جمیع را از  
 صراط مستقیم منحرف نموده در اطراف خویش جمع نمایند و علم خلافت  
 برافرازند و اساس اختلاف بنهند مثلاً ملاحظه فرمائید که از  
 هندوستان چه اراجیف کذبی و اسنادات کفر و شرکی نسبت  
 بحاجی محمد حسین دادند و بمصر نوشتند تا آنجناب را نیز از اوجی  
 نهایت مکرر کردند و بحسب روایت شکایت در مکاتیب اولیه نموده  
 بودند چون محض لطف الهی حاجی مذکور معدوم بمصر رسید ملاحظه  
 فرمود بلکه اراجیف بود چنانچه در مکتوب اخیر مرقوم فرموده بودند  
 که جناب حاجی محمد حسین اصفهانی از بمبئی وارد مصر شدند بدقت  
 مطالب ایشان استماع شد ابد کلمه مفایری از ایشان مسموع  
 نکت چرا بعضی اجاب عراق نویی را شعار خود ساخته اند این

خدا غرضی جز اتفان اجاب بر کله واحد و شرت و رسوخ کل بر عهد  
 الهی ندارد و هتک حومت نفسی را هم نمیخواهد خداوند تبارک و تعالی  
 میداند چیزهایی نوشته بودند که عقل از استماع آن متعجب و قلب  
 مضطرب میشد انشاهی حال ملاحظه فرمائید که مقصدشان  
 از این مفتریات چه بود و مفتریات هند مقبلین از مفتریات عمکا  
 و شما میدانید که مقصود طعن بجای نبود مقصود این عباد است  
 همین دامبران فرار دهید حقیقت حال شهود کردد این کاشن همین  
 کفایت مینمودند تا الله الحق ان صدری مشک من سهام المفتریات  
 و قلبی متقطع من طعان سنان ال و ابیات و صرت اذا انشی من سهام  
 تکسرت الفضال علی النضال ملاحظه فرمائید این عباد خود را فدای  
 هر یک از بندگان بحال مبارک مینماید و قلبتیم بروحی و نفسی و ذاتی  
 و کینونتی میکوبد و مینکارد با وجود این در افواه شهرت میدهند  
 که این عباد دعای اعظم مراتب و مقامات نموده که ذکرش از قلم جا  
 نمیشود با وجود آنکه اکثری از متزلزلین اهل ارتداد و انکسار و  
 و استهال و تزلزل و افتقاد این عباد با بهانه وسیله تزلزل خویش نمودند  
 که فلان در حال اجانه الفدا و تزلزل اقدام اجانه مرقوم می نمایند این  
 چگونه برتری بر احدی دارد یا آنکه مرکز میثاق است که دائره کتاب

اقدس و کتاب عهد بران مرکز مخصوص ثبوت دائر است این جمیع  
 امثال و اقرا ن بلکه برتری بر او دارند با وجود این این عهد این مقام را  
 نیز اعظم از مقام خویش میسر و بار آید وستان الهی بین تکبیر  
 و تفسیق نبوده و نیست و تزییف و تحقیر جائز نه با کسی بجاده نهما  
 و منازعه مکنید و ذلت از برای احدی مطالبید و نام نفسی را برهن  
 مبرید و ضرر نفسی را محو کنید و لسان را بطعن کمی نیالاید غیبت  
 نفسی ننمائید و پرده از کار کسی بر نداردید تا نفسی اظهار ثبوت نماید  
 تعرض مکنید و او را رسوا ننمائید و همین کلمات را نفسی وسیله نزاع  
 و اعتراض نکند ثبوت و رسوخ بنیان ترزل و از بنیاد براندازید  
 و بتسک و تثبت اساس دیر الله را محکم نمائید خوب شود و اجمال  
 خویش را بگذرید و حواله بصاحب عهد و میثاق نمائید آن حق قدیم تو  
 قدر است و هادم بنیان هر مکر و تدبیر مخصوص کتاب اقدس لوح محفوظ  
 الهی منسوخ نکرده و مرکز میثاق الهی با غرض علم مبین سر نگون نشود کوه  
 صبح صیقل افل نکرده و بحر محیط از فیض منقطع نشود شمس شهین در پس سخا  
 شدید نماند نسیم عنایت منقطع نکرده و باب رحمت مسدود نشود  
 جمال الهی منقود نکرده و موارد عذیبه فرات سائغ بارد و شراب مقطوع  
 نشود عنقریب کوه میثاق اشراق بر افاق نماید و انساب عهد بر شرف

و غرب بتابد اهل ثور نادم و پشیمان کردند و خوب عجز و متشنه  
و پریشان و هذا وعد غیر مکذوب

ع ۲۲ شوال ۱۳۳۱ هـ

هو الله

ای کوکب برج بلاغت اهل نجوم گویند یعنی یا ضیون قدیم که کوکب  
بلاغت و فصاحت و بدیع و بیان عطار داست و برج جبر جوزاء  
چنانچه شاعر عرب گفته انا صخرة الوادی اذا مار و جمت و اذا <sup>نطقت</sup>  
فانفج جوزاء: حال معلوم شد ساره فصاحت و نجم بلاغت و برج <sup>نیر</sup>  
معرفت نر عطار داست نر جوزاء بلکه نیر تا بان نظم و نثر و کوکب  
ساطع شعر و انشاء نر باست و برج جبر سبار کاهی قسطنطنیه اسپانوی  
خطه اروپا و امید و ارم غایت سیرش استقرار در افری ملکوت الهی  
و اللهم اعلیک و علی کل ثابت راسخ علی میثاق الله العلی العلیام ع  
دو الاهی جناب زائر میرزا حیدر علی علیه السلام الله الاهی ما ارحمه

هو الاهی

ای طائف حول ضریح مطهر حد کن خدا را که بچین موهبت الهیه فائز  
شدی و بچین نعمت غیر متشابهه و اصل در مقامی وارد شدی که  
مطاف ملاه اعلی است و کعبه اهل ملکوت الهی انوار رخان از افشر

طالع وکواکب اسرار از مطلع العرش لایح ترا بشیر و غیر است و غبارش  
در مشام روحانیان مسک اند فر خطه اش در جمیع کتب و صحیفه طیبه بار  
المقدسه مشهور و مرز و بومش بالبغده المبارکه مذکور اینش وادی  
طولیت و قلرش البغده البیضاء جبلش اورسیناست و تلالش واقع  
بجاریت السموات العلی حضرت کلیم الله را وادی امن است و حضرت خلیل  
الله را املاء امن و ملاذ و ما من حضرت لوط را در کن شد بد است و حضرت  
یعقوب را موطن مجدد حضرت داود را مخرب عبادت است و حضرت سلیمان  
سر پرست هبلی ملک لا ینبغی لأحد من بعدی حضرت زکریا را مسجد  
تبتل و عبودیت است و حضرت یحیی را وادی ملکوت و صحرای بشارت  
حضرت روح الله را محل تجلیات است و حضرت جیب الله را سبحان الله  
اسرفی معاهد انبیاست و مشرق انوار ابدات در تبر الکبری مطلع شد پس  
و مشکاه انوار رب مجد مهملات و محل معراج سید اودنی هر اشراق  
و ظهوری با مبدلش از این ارض با اکت و با محل هجرت ان نبی مکرم  
و با منتهایش راجع با این ارض مقدمه این دلائل واضح و براهین قاطعه  
اگر چه چون افتاب روشن واضح و مبرهن است و کسی را بحال توقف  
و گمان و ظن نرجه که صریح الواح و زبر الحیث و نصوص صحف  
و کتب ربانی و شایع و شهر در نزد جمیع طوائف و قبائل گره

ارضى لكن حقنا امرى را ظاهر نفر مايد هر چند مشهور تر از افتا  
است و معروف تر از ماه عالمساب باز در تحت استار است و در  
خلف پرده مخفی نه اشكار و چون پرده را حقی بر دارد واضح گردد  
والروح والبهاء عليك ع

هو الله جتنا انا شيخ محمد علي المنتجب الروح الجسم الجسم النبيل الكبر  
عليه طباء هو الله الله الاله

بامن نادى بالميثان اني بكل روح وريحان استمعت ما خا طبت  
به احد من اجباء الله واخاطبك بكل قلبه وانجذاب و اتقول التيمنة  
والثناء عليك من التربة المباركة والبقعة المقدسة الارض ايضا  
وادي طوى طور سيناء من هذا الان الى زمن مقدس عن مرور  
الدهور والازمان فحاجب القوم من عمل الفنون واجتباب النور  
وقل عمت عينك اما ترى ان انوار الله انشرفت في الافاق و  
صمت اذناك اما تسمع صوت الحق احاط الشرق والغرب في الافطار  
وخرم لسانك اما وعبت اصوات التهليل مرتفعة من الارحاء و  
الاشحاء قل موتوا اغيظكم ان علم الميثاق يخفق على الافاق وانوار  
العهد ساطعة الفجر في البر والبحر من المشرق والليل وحجب الظلام  
والبهاء عليك وعلى كل ثابت على العهد والميثاق ع

بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْأَبْنِيِّ

وَلَقَدْ وَفَّقْتَ بِحُجْرٍ مِنْ هَذِهِ الْأَنْوَاعِ تَوْفِيقًا مِنْ اللَّهِ وَابْدَلْتَ دُسْعِي

لِجَهْمِهَا وَتَرْتِيبَهَا وَأَكُونُ بِذَلِكَ فِي فَرْحٍ مَبِينٍ وَسُرُورٍ عَظِيمٍ وَكَأَنَّ

ذَلِكَ فِي أَيَّامِ اشْرَاقِ الْأَفَاقِ بِطُلُوعِ شَمْسِ الْمَشَاقِقِ وَ

تَسْوِيرِ الْقُلُوبِ مِنَ الْفَوَارِ الْمَحْبُوبِ وَاحْتِرَاقِ

الْأَرْوَاحِ بِفَنَائِمِ الْفَلَاحِ وَأَنَا

الْمَقَانِي فِي حَيْدِ عِلْقَانِي

